

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Iran's M.

آئینه ایران

حزب کار ایران – توفان

۲۹ نومبر ۲۰۱۱

## باز هم پیرامون عوامل تشدید تضادهای درون حاکمیت

### فساد حکومتی

دامنه فساد در دوران رژیم آخوندی گسترش وسیع یافته است، اعتراف به وجود ده ها اسکله غیر قانونی که در دست برادران قاچاقچی قرار دارد و از طریق آنها میلیاردها جنس قاچاق و ممنوعه به ایران بدون حساب و کتاب وارد می شود و صنایع ملی را نابود می کند، عدم امنیت اجتماعی و نبود یک مرجع پاسخگو و انتخاباتهای قلابی و دروغوئی و... بی اعتمادی مردم را نسبت به این رژیم افزایش داده و موجی از مقاومت ایجاد کرده است. روی کار آمدن خاتمی که محصول مخالفت مردم با نظریات مقام معظم رهبری بود، حاکی از عمق نفرت مردم از رژیم و خطری بود که رژیم را تهدید می کرد. مبارزه از پائین و فساد و باند بازی در بالا بخشی از حاکمیت را بر آن داشت که بقاء رژیم را نه در استمرار سرکوب، بلکه در اجرای پاره ای اصلاحات سطحی ببینند و تا حدی به جنبه جمهوریت انقلاب توجه کنند. آنها خواهان آزادی بیان شدند، البته نه برای کل جامعه، بلکه برای جناح خودشان. آنها هوادار آزادی مطبوعات برای خودشان شدند و سیاست انحصار طلبی بخشی از روحانیت را که همه را به بازی نمی گرفت، خطرناک توصیف کردند.

با رشد مبارزه طبقاتی طبقاتی روحانیت یکدست نیز به تجزیه دچار آمد و ولی فقیه با پرداخت شهریه به روحانیون و تفسیرهای خودسرانه مذهبی، دین حکومتی را به جای تکثرگرایی شیعه و حکومت دینی متولد انقلاب ایران گذارد و وضعیتی پیش آمد که ما اکنون با آن روبرو هستیم. اصلاح طلبی ناشی از فشار مبارزه مردم و اصلاح طلبان برای نجات جمهوری اسلامی پدید آمده اند. فساد در دستگاه حاکمیت از یک طرف زمینه ساز اعتراضات و پیدایش موج اصلاح طلبی شد و از طرف دیگر در میان حاکمیت به اختلال دستگاه اداری منجر گردید. ماهها در ایران مردم شاهد بودند که بانکهای کشور نقدینگی شان به حداقل رسیده بود زیرا قشری مورد تائید رژیم جمهوری اسلامی با تکیه بر نفوذ روحانیت و عدم امنیت در ایران توانسته بودند صدها میلیارد تومان از نظام بانکی تنها به اتکاء توصیه فلان آیت الله و یا فلان فرد صاحب نفوذ که قوای مسلح خودش را همیشه به همراه دارد وامهای بدون

وثیقه بگیرند و پولهای مردم را بالا بکشند و از پرداخت اقساط و اصل و فرع وامها خودداری کنند و مورد تعقیب قانونی نیز قرار نگیرند.

احمدی نژاد از قوه قضائیه می خواست که این عده را تحت تعقیب قانونی قرار دهد و قوه قضائیه از زیرش در می رفت و مدعی می شد تا زمانی که شکایتی بر روی میز ما از جانب بانکها و یا دولت نرسیده است ما کسی را تحت پیگرد قرار نمی دهیم. هیچ کدام از طرفین چه رهبر قوه قضائیه و چه رهبر قوه مجریه توان پیشدستی را نداشتند زیرا که با آیت الله ها و مراجع تقلید و عمال پرنفوذی روبرو می شدند که ارکان نظام جمهوری اسلامی بودند. صرفنظر از این که احمدی نژاد و دستگاه حکومتی وی بخشی از نظام جمهوری اسلامی است ولی وی مسؤولیت دارد توسط بانکها از اموال مردم محافظت کند و برای پرداخت حقوق کارکنان دولت نقدینگی لازم را در اختیار داشته باشد. دامنه فساد به قدری است که وی را مدام با بخشی از کله گندهای رژیم روبرو می کند و درگیر می سازد. این تناقض درون استبداد است که به فساد آلوده بوده و به هیچکس پاسخگو نیست. وقتی دستگاه اداری با چنین مشکلی روبرو می شود احمدی نژاد باید پاسخگو باشد و وی که خود فرزند استبداد است راه برون رفت از این کلاف سردرگم را که در حال تکرار است نمی یابد. برادران قاچاقچی تنها نابرداری خویش را در این اواخر ثابت نکرده اند، آنها مدتهاست به غارت مشغولند و همه بر آن چشم بسته اند.

### عوامل فزاینده تضاد

روشن است که در ایجاد این تضادها محاصره اقتصادی ایران، شکستهای دیپلماتیک، فشارهای خارجی، شکست سیاستهای اقتصادی، تحریکات امپریالیستها و صهیونیستها به صورت آشکار در مناطق سرحدی و یا توسط جاسوسانشان در دستگاه نیز مؤثر است. رژیم می خواهد با بذل و بخشش پول نفت و رشوه دهی، برای خویش هوادار جمع کند و به این ترتیب نه تنها آینده کشور را به خطر می اندازد، بلکه آینده خودش را نیز در ارضاء شکمهای سیری ناپذیر خودیها و غیر خودیها به قمار می گذارد. این روش گدا پروری نتایج عکس دارد و موجب تقویت رژیم نخواهد بود. وی را از درون می پوساند. این امر مهم را نیز فراموش نکنیم که کادرهای مسن مذهبی انقلاب در سنین نسبتاً بالا، در آستانه مرگ قرار دارند و نسل بعدی روحانیت برای حراست از میراث آنها، نه تنها فاقد مشروعیت سیاسی، بلکه فاقد مشروعیت مذهبی نیز هست. حفظ نظام به اعتبار یک چهره جذاب و مقتدر مقدر نیست و هر چند بیشتر تمرکز قدرت در دست یک فرد محدود شود، خطر فروپاشی نظام در آینده افزوده تر خواهد شد. رشد نیروی گریز از مرکز در زمان مرگ مستبد بزرگ، دیگر قابل دفع نیست. به همین جهت هست که جناح رفسنجانی برای حفظ نظام جمهوری اسلامی بر اختراع کردن یک شورای رهبری تکیه می کند، زیرا به خوبی می داند که هیچکدام از آقازاده ها حتی آقازاده ولی فقیه در موقعیتی نیستند که هم بتوانند همه روحانیت را در پشت سر خود داشته باشند و هم حمایت بخش وسیعی از مردم را. مرگ ولی فقیه آغاز بحران آتی است و اگر کسی با توهم ایجاد یک جمهوری ارثی سلطنتی در فکر تداوم سلطه خویشاوندان خود است، باید از این خواب غفلت بدر آید. این ترس از آینده و خطر فروپاشی در لحظه مرگ رهبری که همه چیز را در ید اختیار خود گرفته است بر متن استبداد حاکم زمینه ساز بسیاری از تضادهای میان اقشار گوناگون حاکمیت است.

### تجزیه طبقاتی روحانیت

تجزیه روحانیت نه تنها از این جهت صورت می‌گیرد که در طی سی سال انقلاب ایران، هر کدام از آنها، در روند تولید، جایگاه مناسب خویش را یافته‌اند و به بخشی از حاکمیت بروکراتیک بدل شده و یا نشده‌اند، بلکه این روحانیت از این جهت نیز تجزیه می‌شود که فرزندان آنها در دنیای پیشرفته کنونی با کسب علوم و رهایی از زندان مذهبی خانوادگی و حتی کسب علم در خارج از کشور با درک و تفسیری مدرن از مذهب، به غیر از تفکر عقب مانده مذهبی خانوادگی خویش به میدان می‌آیند.

نمایندگان مجلس ایران و مطبوعات رژیم در مقالات خویش فاش ساختند که ۴۰۰ نفر از آقا زاده‌ها در انگلستان تحصیل می‌کنند. در آمار مقامات دولتی و یا مطبوعات آنها از تعداد آقازاده‌ها در سایر ممالک غربی و ژاپن و استرالیا سخنی در میان نیست. در کنار آنها هر ساله میلیون‌ها توریست ایرانی که خانواده روحانیت و یا مذهبی‌ها هم در میان آنها هستند، به علت تضییقات موجود در ایران با صرف میلیارد‌ها دلار ثروت کشور، به ممالکی سفر می‌کنند که در آنها نیازی به رعایت موازین اجباری مذهبی ندارند. تأثیرات محیط بر این میلیون‌ها ایرانی و فرزندانشان غیر قابل انکار است.

حتی زنان آخوندها که در جریان انقلاب به خیابانها آمدند و هنوز هم باید به عنوان سیاهی لشکر و یا مادران و خواهران زینب در خیابانها باشند و یا در مجالس و نشستهای مذهبی شرکت فعال داشته باشند، با زنان مذهبی قبل از انقلاب که از پستوهای خانه بدر نمی‌آمدند فرق اساسی دارند. کسی را که به خیابان آمد نمی‌شود دوباره به خانه فرستاد. آن دوران گذشته است. زنان در خانواده روحانیت در اثر فعالیتهای دوران انقلاب به حقوقی پی برده‌اند که سابقاً هرگز آن را نمی‌شناختند و در باره اش تفکری هم نکرده بودند. خانواده روحانیت نیز از ضربه انقلاب بیدار شده و باید در خانه را به روی پاره‌ای تحولات باز نماید. اینها و آنها عوامل فشار در درون خانواده روحانیت هستند که آنها را به تجدید نظر در بسیاری از امور و می‌دارد و یا باید تلاشی داخلی خانواده خویش را بپذیرند. در این عرصه نمونه‌های فراوانی در میان است. تنها یک مراجعه ساده به شبکه‌های اجتماعی و وبلاگهای مذهبی می‌تواند درجه گسترش و عمق این تناقضات را نشان دهد. این تجزیه در روحانیت نمی‌تواند در مریدان آنها که احمدی نژادها دسته‌ای از آنها بودند بی‌تأثیر بماند.

استبداد ولی فقیه در رأس هرم قدرت، که خواهان سرکوب بی‌محابست با حضور مجلس و روش انتخابات در یک نظام استبدادی در تناقض است. این وضعیت به ولی فقیه در نتیجه انقلاب تحمیل شده است و وی آن را بر نمی‌تابد. وی می‌خواهد یک تنه، مانند فردی خودکامه حکومت کند. ولی فقیه می‌بیند که علی‌رغم ارگانهای کنترل نظیر شورای نگهبان و یا مجلس خبرگان و مرجع تشخیص مصلحت و... هنوز هم امکان کامل نظارت بر سیر حوادث به صورت مطلق موجود نیست، زیرا با زور نمی‌شود از تجزیه طبقات و رشد مبارزه طبقاتی جلو گرفت. ما بازتاب این واقعیت را در موضعگیریهای آقازاده‌ها و یا پاره‌ای معتقدان به انقلاب اسلامی می‌بینیم که چگونه به تغییر جبهه روی آورده و منتقد استبداد ولی فقیه شده‌اند.

نظام برای حفظ خویش از مهره‌های رفسنجانی و خاتمی تا می‌توانست بهره برد و سپس احمدی نژاد را که چهره ناشناخته‌ای برای جامعه بود، بر روی کار آورد. وظیفه وی ایجاد حکومتی نظامی-امنیتی بود تا تمام قدرت را در دست یک مافیای اقتصادی-سیاسی-نظامی قبضه کند. به این وضعیت عوامل مختلف کمک کردند. مهمترین از همه رشد مبارزه مردم و مقاومت از پائین بود، که آنها را به فکر چاره در هنگام نبرد قطعی انداخت. برای این نبرد نظام به تمرکز قوا نیاز دارد، زیرا به خوبی می‌داند که دیگر نمی‌تواند بر روی یک روحانیت یک پارچه برای مقابله با جنبش مردم حساب باز کند.

در کنار آن باید از تهدیدات امپریالیسم و صهیونیسم در نقض حقوق قانونی ایران و تهدید قلدرمنشانه به تجاوز به ایران نام برد، که تمرکز قدرت در دست رژیم را در سایه وضعیت اضطراری توجیه می کرد. در دوره احمدی نژاد دست سپاه پاسداران به اساس مصوبات دوران رفسنجانی و بعد خاتمی که باید هر دستگاه و بنیادی مخارج خودش را خودش تأمین کند، در عرصه اقتصاد باز شد و احمدی نژاد آن را زیر نظر رهبری به سرحد تکامل رسانید. دوره احمدی نژاد دوره تمرکز فشرده قدرت از نظر سیاسی و اقتصادی در دست رهبری است. ولی فقیه که برای اجرای مقاصد خویش فرد مناسبی را جست و جو می کرد، احمدی نژاد را به میدان آورد و از وی حداکثر استفاده را نمود. امروز تاریخ مصرف احمدی نژاد با روحیاتی که دارد و موی دماغ رهبری شده است، باید پایان یافته تلقی شود و باید وی را به کناری زد.

### توهامات احمدی نژاد

رفسنجانی و اصلاح طلبان از همان بدو امر خواهان نجات نظام جمهوری اسلامی بودند. آنها حتی موفق شده بودند به یک انتخابات ماهیتاً تقلبی مشروعیت سیاسی بدهند و مردم را بفریبند. شعار "رای مرا پس بده" نشانه موفقیت سیاسی اصلاح طلبان و رفسنجانی در مشروعیت بخشیدن به رژیم بود. آنها از همان روز نخست اعلام کردند که گروه احمدی نژاد خواهان حذف روحانیت از قدرت است و می خواهد رژیم جمهوری اسلامی را از بین ببرد. رفسنجانی در مقابل خامنه ای ایستاده بود و طرح شورای خویش را در مقابل ولایت ارثی خامنه ای مطرح می کرد. احمدی نژاد به عنوان عامل خامنه ای در تمام این هشت سال چنان پته دزدیهای های رفسنجانی و خانواده اش را به روی آب ریخت و آبروی وی را به نحوی از بین برد که دیگر برای خامنه ای خطری به حساب نمی آمد. اعضای خانواده رفسنجانی تحت تعقیب قرار گرفتند. سقوط احمدی نژاد احتمالاً نشانه پیروزی رفسنجانی در جنگ قدرت است.

دقیقاً چه در درون حاکمیت گذشته است، تنها بر محفل کوچکی معلوم است، ولی آنچه برای همه روشن است، این است که احمدی نژاد به یک باره در پناه اسلام با کارت جمهوریت و ایرانیت به میدان آمده است و مصلحی وزیر اطلاعات رهبر را وزیر برگمارده خویش نمی داند. وی در اینجا هوادار جمهوریت شده است. روحانیونی که تا دیروز از احمدی نژاد حمایت می کردند و رفسنجانی را آماج حمله خود کرده بودند، به یک باره جهت تغییر باد را حس کرده به سرعت جبهه عوض کرده اند. مصباح یزدی و جنتی ساز دیگری به صدا در آورده اند. مصباح یزدی که در یک سخنرانی خویش بدون ذکر نام رفسنجانی، وی را مورد شدیدترین حملات قرار داد و مدعی شد مقام رهبری با هوش سرشار خود ماهیت این آدم را از بیست سال پیش شناخته و جلوی دسیسه های وی را گرفته است، حال به یک باره که ورق برگشته است، به احمدی نژاد که شاگرد خودش بود، حمله می کند. شاید احمدی نژاد بر روی جناحی از پاسداران حساب باز کرده بوده است و در هنگام ساختمان یک نظام امنیتی-نظامی- مافیائی عوامل مورد اعتماد خویش را نیز در بین آنها گمارده بوده باشد، ولی به نظر می آید که حساب وی درست از کار در نیامده است و در جنگ قدرت در بالا، بیت رهبری و رفسنجانی دست بالا را دارند و توسط ابزارهای در اختیارشان زیر پای احمدی نژاد را جارو می کنند. مبارزه با احمدی نژاد ذره ذره و مرحله ای و با زدن نزدیکان وی شروع شده است. آنها با این سیاست می خواهند جبهه احمدی نژاد را تضعیف کنند و در جنگ روانی پیروز شوند. آنها مدعی اند احمدی نژاد خودش خوب است، اطرافیانش بد هستند و اول خدمت اطرافیان می رسند و آنوقت می آیند خدمت رئیس جمهور بی عرضه ای که اینهمه آدمهای منحرف را دور خود جمع کرده بوده و نتوانسته آنها را بشناسد.

آنوقت زدن احمدی نژاد و عواملش که خلع سلاح شده اند آسان است. احمدی نژاد به قدری در جنایات رژیم دست دارد و به قدری نفرت مردم را به ضد خود با دروغها و ترویج خرافات انباشته است که اعدامش موجب ناراحتی کسی نخواهد شد. وی در میان اپوزیسیون خلاف موسوی و کروبی فاقد پایگاه است. خامنه ای کارت احمدی نژاد را به خوبی بازی کرده و با در دست گرفتن نظام مافیائی که وی مهندسی اش را به عهده داشته است به دنبال قربانی دیگری می گردد تا کشتی شکسته جمهوری اسلامی را در این دوران سخت هدایت کند.

### فقدان امنیت

در ازمنه قدیم که تا به امروز نیز دامنه آن گسترش یافته، فراوانی تعداد فرزندان، بیمه عمر و نیروی کار بود و تأمین امنیت خانواده، به ویژه اگر فرزندان از جنس مرد بودند. با پیشرفت جوامع، رشد اقتصاد و استقرار سرمایه داری که با خود پرچم خواست آزادی، که آزادی چنگ اندازی به بازار، و آزادی صدور کالا و سرمایه گذاری بود، حمل می کرد، روشن بود، که سرمایه داری به آزادی برای گسترش و امنیت، برای حفظ دستاوردهای خویش احتیاج دارد. شرط بقاء سرمایه داری در ایجاد امنیت بود. قوه مقننه، قوه قضائیه و مجریه در خدمت حفظ همین مناسبات تولیدی پا گرفتند. دیگر نیاز به این نبود که از ترس حکام زورگو و مستبد و یا دسته های اوباش و راهزن، پول خود را در زیر متکای خانه پنهان کرد و یا مانند فارون گنج اندوزی نمود و یا چهل دزد بغداد به غارها پناه برد. گنج باید به نظام بانکی منتقل می شد و به صورت سرمایه در می آمد. قانون باید از بانکها و امنیت و تضمین این ثروتهای آنها حمایت می کرد و قوه مجریه با ابزار سرکوب خاطیان را به قوه قضائیه تحویل می داد تا مجازات لازم را در حقشان روا دارد. این همکاری سه قوه سنگ بنای حفظ نظام سرمایه داری و دستاورد بشریت از گذار دوران استبداد فئودالی و خودکامگی خان ها و شاهزاده ها و امیران و مستبدان به دوران قانونیت و پایان خودکامگی و استبداد فردی بود.

ما در دوران رژیم جمهوری اسلامی با وضعیت خاصی روبرو هستیم. اگر به زیر بنا و روینای جامعه ایران نظر افکنیم با پدیده پیچیده ای روبرو می شویم که از جان سختی نیروهای کهن حکایت دارند. در زیر بنای جامعه ایران ما با تولید نغم مادی به اساس مناسبات سرمایه داری روبرو هستیم، ولی در رو بنا، اصل ولایت فقیه که خودکامگی و استبداد فردی صرف است، خود را فرای قوانین جمهوری اسلامی، که خود این نیز در شکل ظاهری، تحت تأثیر قوانین جامعه مدنی و سابقه انقلاب مشروطیت در ایران شکل گرفته است، قرار می دهد. جامعه ایران یک جامعه پیشرفته است و تأثیرات انقلاب دموکراتیک مشروطیت، و مبارزه ضد استعماری ملی کردن صنعت نفت، و همراه با آن تأثیرات نتایج قوانین مدنی و حقوق انسانی، ناشی از انقلابات سایر کشورها در اروپا و امریکا، به خوبی در نحوه تفکر مردم و زندگی آنها مشهود است. این آگاهی عمومی که محصول تحول تاریخی است از یک طرف، و نیازهای اقتصادی رشد سرمایه داری از سوی دیگر، به عنوان یک عامل مادی، مانع از آن است که جامعه ایران به قهقراض سقوط کند. تضاد میان روبنا و زیربنا و مبارزه سهمگینی که بین آنها در گیر است، زمینه رشد اختلافات درون هیأت حاکمه را نیز فراهم می آورد.

جان سختی روینای عقب مانده تنها در این نیست که مستبدین مذهبی و بیت رهبری و شخص ولی فقیه، به ابزار سرکوب نظیر پاسداران، بسیجی ها، نیروهای امنیتی و لباس شخصی ها به ارتش و پولیس و دستگاه قضائی مجهزند. جان سختی این دستگاه سرکوب و خودکامه در این است، که به درآمد نفت متکی است و با این درآمد سرسام آور با رشوه دهی، سبیل چرب کردن، استقلال نسبی از فشار مردم، که از طریق یک انتخابات آزاد می تواند

مؤثر افتد، بی نیاز است. این بی نیازی البته تا به آن حدی است، که دستگاه خودکامه متمرکز سرکوب، این تجمل را به خود اجازه می دهد، که رسماً تهدید کند و دروغ بگوید و از بی شرمی خویش، باکی نداشته باشد. تا اینجا دو جبهه ایجاد می شود، جبهه سرکوبگران در مقابل جبهه سرکوب شدگان. ولی این همه مسئله نیست. در میان جبهه سرکوبگران آشوبی به پاست، زیرا این جبهه فقط بر مینای قلدری، دروغگوئی، فقدان اصولیت، فقدان امنیت، بی حقوقی، بی قانونی، به اساس چاپیدن و تنها گلیم خود را از آب بیرون کشیدن به وجود آمده است. شخص رهبر خودکامه، ضامن بقای آنها و در عین حال خود سرمنشاء فساد است. بر همه باندهای مافیائی شریک در قدرت روشن است که این دستگاه دروغ می گوید، فرومایگان را بر قدرت می نشاند، درآمد نفت غارت می شود، در مقابل بی حقی و تجاوز به قانون کسی پاسخگو نیست، لباس شخصیها و یا ملبسان متحد الشكل، بدون حکم قانونی به حریم خصوصی مردم تجاوز می کنند و می توانند جان مردم را بگیرند و مالشان را بالا بکشند. قانون از کسی حمایت نمی کند، مگر این که ولی فقیه از قانون حمایت کند. شکنجه مرسوم است، زندانهای مخفی وجود دارد و این حقیقت همه دانسته حتی در میان حاکمیت خودی را، خودشان با ریاکاری نفی می کنند.

آنها خود می دانند که دروغ می گویند، و جاعل مدارک تحصیلی اند و برای کسب مدارک جعلی دانشگاه باز کرده اند و دزدی می کنند و مردم را شکنجه می دهند و انتخاباتشان تقلبی است و نمایندگان مجلسشان بی سواد و مأمور اجراء بوده و از خودشان اراده ای ندارند و... آنها می دانند که می توانند به مردم دروغ بگویند و مهر بر پیشانی خویش داغ کنند و تسبیح به دست و ورد گویان به دور شهر بگردند و با بسم الله الرحمن الرحیم شروع به سخن کنند، ولی در باطن خویش نیز به این ریاکاری و فریبکاری و به فساد دستگاه و ناگزیری فروپاشی آن واقفند. همه آنها به فکر عافیت اند، زیرا تجربه انقلاب بهمین و ساواک شاهی و دولتمردان آن دوره را دیده اند. چنین ملقمه ای از قدرت که بر بی ثباتی و خودکامگی و کوته بینی شکل گرفته است، از دید هیچ یک از باندهای مافیائی قدرت پنهان نیست. آنها دقیقاً به همین علت، باندهای مافیائی شده اند، به جای این که بر قانونیت و مدنیت تکیه کنند. مشروعیت و معصومیت نظام نیز، برای خود آنها به زیر پرشش رفته است.

هر کس در چنین نظامهایی از جان خویش بیمناک است، و به فردای خود مطمئن نیست. رژیم ولایت خودکامه فقیه وضعیتی را در درون خود ایجاد کرده که مانند خوره وی را از درون می خورد و پوک می کند. در مقابل مردم، گرچه قدر قدرت جلوه می کند و رجز خوانی می نماید، ولی در درون چون مغایر نیازهای پیشرفت و تحول است، فرسوده می شود و رو به قبله دراز می کشد. احمدی نژاد و شرکای مافیائی وی باندی هستند که از این ضعف درونی حاکمیت با خبرند، و خود در بنای این قلعه دروغ و افتراء سهم بسزائی داشته اند. فقدان امنیت، شتری است که با اشاره ولی فقیه، در خانه هر کدام از این باندها خواهد خوابید، و کار به جایی می رسد که ولی فقیه نیاز به چند شتر خواهد داشت. این وضعیت عینی و ذهنی کار را به آنجا می رساند، که هر کسی باند خویش را ایجاد کند، چون امنیت فردیش در پرتو امنیت باندی تأمین و تضمین می شود. این همان تفکر قرون وسطائی است که به علت فقدان امنیت و مدنیت و حمایت قانون، خانواده مجبور بود فرزندان فراوان ذکور به دنیا آورد تا هم امنیت اقتصادی و هم امنیت سیاسی اجتماعی اش تأمین شود.

هر کس به خود متکی بود و نه به حمایت و اعتبار قانون. وقتی قانون از آنها حمایت نکند، وقتی قوه قضائیه آلت دست ولی فقیه باشد و با خُلق و خوی وی نوسان کند، برای بله قربان گویان راهی نمی ماند تا امنیت خویش را در پناه باندهای خانوادگی و اقتصادی و سیاسی جست و جو کنند. باند مافیائی احمدی نژاد محصول این ترس از آینده نیز هست. به این جهت مخالفت وی را با سیاستهای رهبری تنها نمی توان به اساس نزاع بر سر سهم از غارت

اموال عمومی توضیح داد. احمدی نژاد می توانست در این غارت هم چنان سهم باشد و سهمی را که دریافت می کند برای بقای اطرافیان دور و نزدیکش کافی باشد. ولی با احساس عدم امنیت چه می تواند بکند. احمدی نژاد شاهد است که میرحسین موسوی، همدست خمینی و خامنه ای، هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی، کروبی، منتظری، طاهری و... چگونه سقوط کردند و به یک باره از امروز به فردا، ضد انقلابی به حساب آمدند. غول بی قانونی و تجاوز که از بطری بدر آمد دیگر ممکن نیست آنرا به درون بطری فرو کرد. این غول بر بالای سر همه فرود خواهد آمد. مسأله قربانی شدن تنها یک مسأله زمانی است. آنها که تا دیروز برای شاهکارهای این غول لهله می کردند، دیگر نمی توانند با فرود غول بر سرشان هیاهو نمایند.

### ولایت فقیه جاودانی نیست

خوشا که هر کس به "سرای باقی" می شتابد و کسی را یارای زندگی ابدی نیست. این وضعیت شامل حال ولی فقیه نیز خواهد شد. خامنه ای یک روحانی است، در مبارزه ضد رژیم استبدادی پهلوی شرکت داشته است، از یاران خمینی بوده است و به هر صورت تا اندازه ای از خود چهره ای داشته که می توان وی و افرادی نظیر موسوی اردبیلی، رفسنجانی، کروبی، میر حسین موسوی، خاتمی، منتظری و... را از نزدیکان امام و کادرهای دوران انقلاب به حساب آورد و مردم هم آنها را به همین اعتبار می شناسند. مشروعیتی که آنها کسب کرده بودند، بیشتر یک مشروعیت سیاسی بود تا مذهبی. در این عرصه تنها می شود آیت الله منتظری را مستثنی کرد. خامنه ای گرچه هیچ کدام از صفات و مشخصات یک آیت الله را نداشت، ولی به یاری اطرافیان امام چون مورد اعتماد و تأیید بود به مقام ولایت فقیه ارتقاء یافت که از نظر مذهبی هرگز مورد تأیید هیچ مرجعی قرار نگرفت. وی یک رهبر سیاسی بود تا مذهبی. بعد از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ وی مشروعیت سیاسی خویش را نیز با دروغهای بزرگی که گفت، در میان مردم از دست داد.

گفت و گو بود که خامنه ای پسرش مصطفی را برای جانشینی خویش انتخاب کرده است. چنین انتخابی نه تنها از همان بدو امر فاقد مشروعیت مذهبی، بلکه حتی فاقد مشروعیت سیاسی است و هرگز مورد تأیید سایر رهبران مذهبی که با وی بیعت کرده و یا اوامر وی را بپذیرند قرار نخواهد گرفت. برای جانشینی چندین بار نام آیت الله شاهرودی به میان آمده است، که متولد نجف بوده و از معاودین عراقی است و نام شاهرودی را برای رد گم کردن بعدها، بعد از انقلاب به وی داده اند. انتخاب وی به جانشینی که در رأس قوه قضائیه بر تمام این بی قانونی ها صحه گذارد، از دو نظر مورد توافق نیست. از یک طرف ممکن است که این امر در میان ایرانیان با سردی و اعتراض روبرو شود که یک متولد عراقی (زاده ۱۳۲۷ - نجف) سرنوشت آنها را در دست گیرد و جنبه "ایرانیت" به خطر افتد و از جانب دیگر سوء ظن ممالک همسایه است که انتخاب شاهرودی که ریاست مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق را به عهده داشته و عضو حزب الدعوة عراق است، که هم اکنون در حکومت عراق شرکت دارد، ممکن است زمینه ای برای تجزیه عراق و انضمام بخشی از خاک عراق شیعه نشین به ایران بوده و آغازی برای ایجاد جمهوریهای اسلامی شیعه در منطقه باشد.

در مقابل پیشنهاد رفسنجانی قرار دارد که از ایجاد شورای رهبری سخن می راند، که این شورا، تضادهای حاکمیت را پنهان کرده و آنها را به اختفاء کشانده و مجبور می کند، که در پشت درهای بسته و بدون نظارت مردم، اختلافات خویش را برای تسلط بر جامعه و تقسیم غنائم حل کنند. یکی از نزاعهای بزرگ و تضادهای موجود بر سر چگونگی اداره کشور در آینده است. ظاهراً آن بخش از حاکمیت که تصور مشخصتری از جانشین ولی فقیه دارد و

قدرت را در دست یک فرد خودکامه به عنوان ولی فقیه مصون تر می بیند، بر این نظر است که تمرکز قدرت، ایجاد اقتدار و اعتبار و مشروعیت، سهولت اداره و هدایت کشور و سرپوشی بر تضادها در دستهای متمرکز و آهنگین محفوظ تر است، تا با سیاست اداره شورائی کشور. در متن این تضادها و ناروشن بودن سیر تحولات آتی و بر متن رشد مبارزات مردم و اعتراضات عمومی و بی اعتباری دستگاه حاکمیت هراس از آینده به دل همه شرکای رژیم می افتد و هر کس در پی آنست که ماوای امنی برای خودش و دارو دسته اش دست و پا کند. در این زمینه است که تضادها علنی می شود و امکان رشد می یابد. هم اکنون در میان حاکمیت برای تعیین سیاست آتی بعد از مرگ خامنه ای صفتبندیها شروع شده است. و تضاد باند مافیائی احمدی نژاد با سایر باندهای مافیائی را در این عرصه باید جست و جو کرد.

**بر گرفته از توفان شماره ۱۴۰ آبان ماه ۱۳۹۰ نوامبر ۲۰۱۱، ارگان مرکزی حزب کارایران**

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)

صفحه حزب کار ایران (توفان) در شبکه جهانی اینترنت.

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

نشانی پست الکترونیکی (ایمیل).